چرا آمریکایی ها و صهیونیست ها در سینما هم از نشان دادن تصویر واقعی حزب‌الله می ترسند

بیروت زیر بمباران هالیوود

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

به‌طورکل لبنان را نمی‌شود از روی فیلم‌های سینمایی شناخت. این البته سخنی است که درمورد کل منطقه غرب آسیا و شاخ آفریقا صدق می‌کند. در بعضی از کشورهای این مناطق سینما وجود دارد و آنها حتی تعدادی فیلم و سریال خوب و قابل‌توجه راجع به خودشان ساخته‌اند، اما فیلم‌هایی که در دنیا بیشتر دیده می‌شوند، معمولا از این منطقه یک‌تصویر کاریکاتوری نشان می‌دهند. رامش این است که اگر سینمای غرب و به‌طور خاص سینمای آمریکا را از جهت بازنمایی سایر نقاط دنیا مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که تصویر آنها نه‌فقط از غرب آسیا و شاخ آفریقا، بلکه از تمام مناطق جهان کاریکاتوری بوده است. حتی مثلا از هند یا قلب آفریقا یا ژاپن، چین و سایر ممالک دیگر. اما بعضی از این کشورها سینما داشته‌اند و تصویر واضح‌تری از خودشان ارائه داده‌اند که روی تصویر آمریکایی و اروپایی سینما از آنها سایه انداخته و بعضی دیگر این امکان را نداشته یا کمتر داشته‌اند. ایالات متحده در فلسطین و لبنان پایگاه نظامی ندارد و این کشورها تحت اشغال مستقیمش نبوده‌اند. به همین علت اساسا مثل اینکه برای مخاطب آمریکایی تبدیل به دغدغه نشده و فیلم ساختن درباره‌شان وجه چندانی ندارد. آمریکایی‌ها روی همین حساب فیلم‌های محدودی راجع به لبنان ساخته‌اند و در این میان کل فیلم‌های آنها که به موضوع حزب‌الله لبنان اشاره دارد، از سه، چهار مورد تجاوز نمی‌کند. حتی در این فیلم‌ها هم اشاره به حزب‌الله را به حد چند دقیقه و چند دیالوگ فراتر نمی‌رود. این تصاویر به‌قدری ضعیف و بی‌ربط به شکل و شمایل واقعی حزب‌الله است که حتی مخاطب غیرآسیایی هم متوجه کاریکاتوری بودن‌شان می‌شود و سطح کارآنها بدون مبالغه یادآور تئاترهای کودکان در مدارس است. از طرفی ساخت وجودی حزب‌الله با تصویری که آمریکا از آسیای غربی مدنظر دارد و مخاطب غربی دوست دارد از این منطقه ببیند، متفاوت است. نکته اول این است که فعالیت رسمی حزب‌الله بر بیرون راندن رژیم صهیونیستی از خاک رسمی و قانونی لبنان متمرکز شده است و فیلمسازان آمریکایی نمی‌توانند قصه را باز کنند و هیچ اشاره‌ای به این نکته نکنند که در یک کلام، حزب حساب‌الله چیست. واضح است اگر این مساله را بزشود، هرچقدر هم نشان‌هایی برای واژگون کردن قضیه صورت بگیرد، اصل قضیه که حق لبنانی‌ها برای بازپس‌گیری سرزمین‌هایشان است، زیرسوال نمی‌رود. نکته دوم در اینجاست که مقدار زیادی از (لذت آمریکایی بودن) که سینمای آمریکا به مخاطبان بومی‌اش می‌دهد وسعی دارد رویای آن را در سر مخاطبانش در سایر نقاط دنیا هم بیندازد، به پیشرفته و مدرن بودن این کشور و عقب‌مانده بودن سایر کشورها نیز می‌گردد.

روی همین حساب تصویر آمریکا از غرب آسیا و شاخ آفریقا همیشه باید سرزمین‌هایی بیابانی با اعراب خیمه‌نشین و شترسوار باشد یا شهرهای نیم‌سوخته و مردم به‌شدت عصبی و عقب‌مانده‌ای که با داد و بیداد صحبت می‌کنند و به‌جای پلیس، گروه‌های مسلح شبه‌نظامی در خیابان‌ها و پس کوچه‌هایشان قدم می‌زنند. آمریکایی‌ها برای همین ترجیح می‌دهند دوربین‌شان از افغانستان و عراق و لیبی یا نهایتا پاکستان بیرون نیاید و حتی جالب است که در فیلم‌های آمریکایی، طبیعت لبنان که سرشار از جنگل‌های مدیترانه‌ای است، چون با تصور آنها از جایی که خاورمیانه نامش می‌دهند همخوانی ندارد، دیده نمی‌شود؛ چه رسد به زیبایی‌های معماری شهری مثل بیروت. اما رژیم‌صهیونیستی خودش چندفیلم و سریال و تعداد زیادی مستند در این‌باره ساخته است. سینمای رژیم‌صهیونیستی و سریال‌سازی آنها به‌ژانر جاسوسی و معمایی علاقه بسیار دارد، با این حال آنها کمتر با این ژانر سراغ حزب‌الله لبنان رفته‌اند؛ لابد به این دلیل که مخاطب عام چیزی جز پایان خوش را نمی‌پذیرد و از طرفی ادعای فتح و ظفر در نبرد جاسوسی با حزب‌الله لبنان ممکن است با آنچه درواقعیت رخ داده مقایسه شود و بلوف به‌نظر برسد. درعوض شکست اسرائیل از حزب‌الله لبنان در سال ۲۰۰۰ میلادی و عقب‌نشینی خطرناک شدو آنها چاره‌ای جز بودن بیشتر در اردوگاه‌های نظامی نماندند تا اینکه به جاده‌ها بیایند. حزب‌الله تلاش‌های بسیاری برای حمله به اردوگاه‌های آنها انجام داد. در ۱۶ فوریه ۱۹۹۲، سید عباس موسوی، رهبر وقت حزب‌الله، توسط موشک‌های یک بالگرد ارتش صهیونیستی ترور شد. رژیم صهیونیستی تصور می‌کرد که پس از این ترور، رهبران حزب‌الله فعالیت‌های خودشان را از ترس جان خود و زندگی خانواده‌هایشان محدود خواهند کرد، اما حزب‌الله به دبیرکلی سید حسن نصرالله، مسیری برخلاف تصور آنها رفت. رژیم صهیونیستی به‌دلیل نفوذش بر دولت وقت لبنان و ارتش آن، مناطق تحت اشغال در جنوب لبنان را جزء اهداف آسان خود می‌پنداشت و حفظ کمربند امنیتی رایک درگیری با شدت کم و نه جنگ می‌دانست. در اوایل سال ۲۰۰۰، یکی از مقامات رژیم صهیونیستی گفت که سال ۱۹۹۹ «موفق‌ترین سال ارتش اسرائیل در لبنان» بود؛ با ۱۱ سرباز کشته شده توسط دشمنان در جنوب لبنان که کمترین میزان تلفات درطول درگیری هاست؛ اما آیا به واقع چنین بود؟ هنگامی که تلاش‌ها درمذاکره میان رژیم صهیونیستی و سوریه که هدف از آن دستیابی به توافق صلح بین این رژیم و لبنان بود، به‌دلیل کنترل سوریه بر لبنان ناکام ماند، قبل از انتخابات رژیم صهیونیستی در ماه می ۱۹۹۹، نخست‌وزیر وقت این رژیم، ایهود باراک، وعده داد که ظرف یک‌سال تمام نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان عقب‌نشینی خواهند کرد. چنین شد که ارتش لبنان جنوبی و مدیریت کمربند امنیتی لبنان جنوبی از هم پاشید و بسیاری از اعضای ارتش و دولت لبنان درخواست پناهندگی سیاسی در رژیم صهیونیستی و سایر کشورها کردند. با حملات مستمر حزب‌الله، وضع صف‌وفراری‌ارتش لبنان جنوبی که متحد رژیم صهیونیستی بود، رو به وخامت گذاشت. در آوریل سال ۲۰۰۰، هنگامی که مشخص شد خروج صهیونیست‌ها طی چندهفته یا چندماه اتفاق می‌افتد، برخی مقامات SLA شروع به انتقال خانواده‌های خود به شمال این رژیم کردند. اما عقب‌نشینی کامل صهیونیست‌ها در ۲۴ و ۲۰۰۰ صورت گرفت. هیچ سرباز اسرائیلی در جریان بازپس‌گیری مرزهای بین‌المللی شناخته شده توسط لبنان، کشته یا زخمی نشد و ارتش لبنان جنوبی هم به‌زودی فروپاشید و بیشتر افسران و مقامات دولتی به همراه خانواده‌های خود به رژیم صهیونیستی گریختند. هنگامی که رژیم صهیونیستی اجازه ورود پناهجویان را به‌داخل کشور داد، حدود ۷۰۰۰ پناهنده از جمله سربازان ارتش لبنان جنوبی، مقامات امنیتی منطقه و خانواده‌های آنها به جلیله وارد شدند. حالا با گذشت سال‌ها از آن قصه، مشخص می‌شود که عقب‌نشینی ارتش رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰، اگرچه بدون تلفات بود؛ اما داغی است که بر دل آنها باقی مانده است و این را می‌شود از فیلم‌های متعددی که راجع به این موضوع ساخته‌اند، فهمید.

سیریانا/استیون گیگان/۲۰۰۵

سیریانا که ممکن است مخاطب با به یاد (سوریه) بیندازد، نام کشوری خیالی است که اتفاقا هیچ ربطی به سوریه ندارد و بیشتر می‌شود آن را معادلی برای امیرنشین‌های امارات‌متحده عربی دانست. این دومین و آخرین فیلم استیون گیگان است که سال ۲۰۰۰ میلادی برای فیلمنامه «قاچاق» برنده اسکار شده بود، اما تهیه کننده کار جورج کلونی، هنرپیشه و تهیه کننده مشهور آمریکایی است که چهار سال بعد از این فیلم، فیلم ضدایرانی «اگر» را تهیه کرد. اتفاقا در سیریانا هم ایران نقشی محوری دارد، هرچند حتی لهجه فارسی بازیگران به‌قدری بد است که مخاطب فارسی‌زبان هم برای فهمیدنش نیاز به زیرنویس دارد. مساله فیلم، رقیب جدید آمریکا در حوزه تاسیس شرکت‌های نفتی خاورمیانه، یعنی چین است. آمریکایی‌ها می‌خواهند از پاکستان تا مراکش کاملا تحت اختیارشان باشد و در این مسیر حکومت ایران را معنی برسر راه‌شان می‌بینند. سیریانا فیلم بسیار مغشوشی است و قصه نیمه‌بند آن در کات‌های مکرش به سرزمین‌های گوناگون گم می‌شود. این فیلم در ۲۰۰۵ـ‌سکان و در پنج قاره فیلمبرداری شده است. کشور سیریانا که تمثیلی از امارات‌متحده عربی و به‌طور کل شیخ‌نشین‌های خلیج فارس است، دو شاهزاده دارد که اولی یعنی ناصر، به لبنان رفته تا به کشورش و فرار از دوشیده شدن ثروت آن توسط آمریکا دارد. او می‌خواهد با چینی‌ها وارد معامله شود و نفت را ازطریق ایران ترانزیت کند تا هزینه‌ها به نصف کاهش پیدا کنند؛ اما آمریکایی‌ها می‌خواهند او را از سر راه بردارند تا منافع‌شان به خطر نیفتد. باب بارنز، مامور اداری و سازمان سیا که خود کلونی نقش آن را بازی می‌کند، مامور می‌شود تا شاهزاده ناصر را در سفرش به لبنان ترور کند. آنجا که از محله تحت کنترل حزب‌الله در جنوب لبنان نمایش داده می‌شود، با تصاویر بی‌غازی جنگ‌زده در لیبی و شهرهای سوخته افغانستان و عراق یکی است. به‌طور کلی ایران عمده‌ای که این فیلم دارد، نشان ظاهری و مشخص آن برای عقب‌مانده نشان دادن کشورهای اسلامی نسبت به غربی‌هاست. معنای بسیاری از طعنه‌های سیاسی این فیلم به نظام سیاسی ایران و متحدانش مثل حزب‌الله، وقتی که کلونی بعدها فیلم آرگو را تهیه کرد، دقیق‌تر و واضح‌تر مشخص شدند.

نفوذی/مایکل مان/۱۹۹۹

فیلم نفوذی، ساخته مایکل مان، فیلمساز یهودی تبار آمریکایی که بعدها با دشمن ملت یا مخصه بیشتر به‌چشم آمد، با بازی آل پاچینو، راسل کروو کریستوفر پالمر، یکی دیگر از فیلم‌های آمریکایی است که به موضوع حزب‌الله لبنان اشاره می‌کند. داستان این فیلم هیچ ارتباطی با حزب‌الله لبنان ندارد و معلوم نیست چرا مایکل مان مایل بوده که در ابتدای روایتش طعنه‌ای غیرلازم به افرادی در آن سوی آب‌ها بزند. برگمن که آل پاچینو نقش آن را بازی می‌کند، مجری برنامه ۶۰ دقیقه است و به جزی بوگاند با بازی راسل کرو که مدیر اجرایی سابق در شرکت دخانیات است نزدیک می‌شود تا اطلاعاتی از این شرکت به‌دست بیاورد. تلاش برگمن برای تخلیه اطلاعاتی بوگاند، وضع مالی او را متلاشی می‌کند و زندگی‌اش را درمعرض خطرات امنیتی جدی قرار می‌دهد. چنانکه می‌بینیم این قصه تا اینجا هیچ ارتباطی به حزب‌الله لبنان ندارد، اما درسکانس ابتدایی فیلم، برای معرفی شخصیت برگمن گفتوگوی او با سیدحسین فضل‌الله، فرمانده حزب‌الله لبنان دیده می‌شود. اساسا علامه فضل‌الله یک مجتهد لبنانی بود که هیچ ارتباطی با حزب‌الله نداشته است و به‌علاوه، حزب‌الله هیچ گاه تمایلی نشان نداده که نظیر آنچه در فیلم مایکل مان نمایش داده شد، حتی رابطه رسانه‌های غربی به مخاطبان خود، آنها در لبنان هستند و لبنان درگیر جنگی است که حزب‌الله یک سر آن قرار دارد. حضور بیشاب در لبنان با زندانی شدن او در چین مرتبط است. در حین ماموریت در لبنان، بیشاب با حضور در مقام عکاس خبری، با ایرانیت هادلی که امدادگر است، ملاقات می‌کند و آنها درگیر رابطه‌ای عاشقانه می‌شوند. مویر به هادلی بی‌اعتماد است و به رئیس‌شان آشکار می‌کند که او از انگلیس تبعید شده است. بعدها هادلی به بیشاب اعتراف کرد که در بمباران یک ساختمان چینی در انگلیس دست داشته است؛ ساختمانی که قرار بود خالی باشد، اما دارای اتباع چینی بوده است. بیشاب هم هویت واقعی خود را به هادلی فاش می‌کند. مویر با چینی‌ها معامله می‌کند و عروض یک دیپلمات دستگیرشده آمریکایی، هادلی مبادله می‌شود. تصویری که این فیلم از لبنان نشان می‌دهد، همان چیزی است که فیلمساز فلسطینی سال گذشته از آمریکا نشان داد و در جشنواره کن با تحسین مواجه شد. به عبارتی مسلح بودن تمام شهروندان و هفت تیرکشی و تیراندازی بی‌پایان آنها به هم، نزد تمام مردم دنیا از خصوصیات ویژه آمریکایی‌ها شناخته می‌شود و تونی اسکات این خاصیت را به بیروت هم بخشیده است.

ادامه در صفحه ۱۳

جاسوس‌بازی/تونی اسکات/۲۰۰۱

جاسوس‌بازی یک فیلم تفریحی و سرگرم‌کننده است که این را در عنوان‌بندی آن هم می‌شود فهمید. در این فیلم رابرت ردافورد نقش یک افسر سی‌آی‌اِی به نام ناتان مویر را بازی می‌کند که در دوران پایانی خدمت خودش است. این فیلم روایتگر ماجرایی در آخرین ۲۴ ساعت کاری او و پیش از بازنشستگی‌اش است. تام بیشاپ،

پرونده مونا لینا/اران ریکلیس/۲۰۱۷

«پرونده مونا لینا» یک فیلم ساخته‌شده توسط رژیم صهیونیستی است که گلشیفته فراهانی در آن بازی کرده. شاید حتی در بین حرفه‌ای‌ترین مخاطبان ایرانی سینما هم افراد سیارکمی از ساخته شدن این فیلم خبر داشته باشند، چون عموم هواداران گلشیفته فراهانی که در رسانه‌های داخلی سعی می‌کنند بعطور مرتب اخبار موفقیت آنـاری را که او در آنها بازی کرده مخابره کنند، درمورد پرونده مونا لینا کاملا سـکوت کردند یا خودشان را به آن راه زدند.

مونا (با بازی گلشـیفته فراهانی)، یک کاتولیک لبنانی است که حزب‌الله به او بابت جاسوسی برای سرویس مخفی اسرائیل مظنون است. موساد از ترس اینکه بتواند به‌طور کامل مونا را محافظت کند، او را به آلمان منتقل می‌کند و باعث می‌شود او با عمل جراحی پلاستیک، مقداری چهره خود را تغییر دهد. آنها دهقنه، یعنی تا زمان بهبودی مونا از عمل جراحی، او را در یک آپارتمان در «هامبورگ مخفی می‌کنند. ناتومی، عامل موسـاد وظیفه محافظت از او را برعهده دارد، اما حزب‌الله دنبال موناست و مخفیگاه آنچنانکه انتظار می‌رفت امن نیست...

ناتومی یهودی و مونای مسیحی طی این مدت به دوسـت‌های بسـیار صمیمی تبدیل می‌شوند. مونا می‌گوید معشوقه فرمانده ارشد حزب‌الله بوده که در یک انتقام‌گیری درون گروهی کشته شده است و به‌علاوه، قبل از آن به مونا خیانت کرده بود. بخش عمده فیلم در هامبورگ و داخل یک آپارتمان می‌گذرد و فیلم به‌شـدت خشی و بدون هیجان است. هیچ انتقاد مهمی در فیلم نمی‌افتد و تقریبا تمام اتفاقات عمده فیلم را جرج دادهاند و آنچه می‌بینیم صرفا نتیجه گیری از آنهاست. این فیلم به‌قدری بدوخسته کننده وضعیف بود که حتی به‌هیچ‌زبانی یک‌بیدار نماند. هنگام اکران بسیاری از مخاطبان سالن نمایش را ترک کردند؛ و این فیلم درحالی که با سـوژه حسـاسیت برانگیزش خیلی‌ها را کنجکاو کرده بود، نتوانست تا آخر حواس‌شان را متوجه خود نگه دارد. این فیلم نهایتا ۱۲۴ هزار دلار بیشتر در گیشه نفروخت و به یک شکست سنگین تجاری تبدیل شد. پرونده مونا لینا شاید نتوانست به هدف نهایی اش که تخریب چهره حزب‌الله لبنان ازطریق تحریک عواطف زنانه بود برسد؛ اما آنچه باقی ماند، یک شکست تمام‌عیار و یک لکه تیره در کارنامه بازیگر اصلی‌اش بود.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

جنگ روایت را برده‌اند

احسان زیور عالم
روزنامه‌نگار

آوریل ۲۰۱۸، روزنامه نیویورک‌تایمز گزارشی درباره فیلم‌های لبنانی آن روزها منتشر می‌کند. نویسندگان گزارش، مایا سلام و جوماتا خطیب تیتر قابل‌توجهی بر گزارش درج می‌کنند: این بیروتی است که آرزو داریم ببینیم. علت انتخاب این تیتر ناشی از تصویری بود که غرب از بیروت ارائه می‌داد، بیروتی که با جنگ داخلی ۱۹۷۵ لبنان برساخته شد؛ اما با واقعیت بیروت روبه‌روی چشمان ساکنان عروس مدیترانه در تضاد بود. بیروتی که می‌توانید به‌خوبی در رمان جذاب «بیروت ۷۵» غاده السمان کشفش کنید. بیروتی که عرب بودن خودش را فراموش کرده و در تلاطم استعمار هویتش را از دست داده است. مسافران سوری برای یافتن زندگی بهتر راهی بیروت می‌شوند؛ اما برای فرح، یاسمینه و ابومصطفی بیروت آن آرمانشهر فیلم‌های پررزق‌وبرق نیست؛ چیزی است شبیه دنیای «کفرناحوم». غرب اساسا دو تصویر از بیروت آفریده بود. یک بیروت، شهر شب‌های عشرت و عیش و نوش و دوم بیروت شهری برای حضور تروریست‌ها. هر دو تصویر هم‌محصول تضاد غرب با بیروت بود. بیروت چندان شرقی نبود؛ اما با غرب آن‌سوی مدیترانه هم شباهتی نداشت. استعمار لباس خویشتن بر تن عروس اعراب می‌کند و نتیجه‌اش ویرانشهری است که غاده السمان اراده می‌دهد. کمتر فیلمی را می‌توان یافت که تصویر این نویسنده بزرگ سوری را بازتاب داده باشد. برای همین جنگ داخلی یک اتفاق عجیب بود، همان طور که تام سال آغازش بر تارک رمان السمان می‌درخشد. غربی‌ها هنوز بیروت را همان طوری می‌خواهند که تصور می‌کنند. همان سالی که مقاله نیویورک‌تایمز با لحن انتقادی منتشر می‌شود، فیلم «بیروت» ساخته برد آندرسون و با بازی جان هام منتشر می‌شود. داستان میسون اسکایلز؛ دیپلمات سابق آمریکایی که برای نجات جان همکارانش فراخوانده می‌شود. فیلمی سراسر اکشن که بیروت را ملتهز تروریست‌ها تصویر می‌کند. نویسندگان مقاله نیویورک‌تایمز در اعتراض به چنین تصویری می‌نویسند: «در ماه ژانویه، بسیاری از اعراب آماده جدل شدند، وقتی تریلر بیروت، با بازی جان هام منتشر شد. به نظر شهر را به یک پشت‌صحنه پرنور برای انفجارهای یک فیلم اکشن تقلیل داده بودند. پشت‌صحنه‌ای فاقد توپوگرافی منحصربه‌فرد بیروت که شامل کوه‌ها و دریای مدیترانه می‌شود. ...[فیلم] در درجه اول هزاران مایل دورتر در مراکش فیلمبرداری شده است. هیچ کدام از بازیگران مطرح فیلم لبنانی نیستند و تریلر مملو از لهجه‌های رعب‌آوری است که به‌هیچ‌وجه لبنانی نیستند. خوشبختانه، نمایش‌های ظریفانه‌ای از لبنان، مردم آن و واقعیت‌های جنگ داخلی در فیلم‌ها، تلویزیون و کتاب‌ها وجود دارد.» حق با نویسندگان لبنانی متن بود. بهترین راه درک لبنان، دیدن فیلم‌های لبنانی است. مثلا «توهین» محصول ۲۰۱۷ به کارگردانی زیاد دویری که همان سال برای حضور در اسکار به آکادمی اسکار معرفی می‌شود. «توهین» اولین فیلم نامزدشده اسکاری لبنان بود. فیلم روایت اختلاف میان مستاجر لبنانی و مامور فلسطینی است، اشاره‌ای به آغاز جنگ داخلی لبنان، ترور رئیس جمهور فالانژ لبنان به دست فلسطینی‌ها و جنگی به درازای ۲۵ سال، مرگ بیش از ۱۰۰ هزار نفر و اشغال لبنان به دست رژیم صهیونیستی. بیروت خواهان جنگ دیگری نیست و این تصویری است که «توهین» بازتاب می‌دهد. همان‌طور که نادین لبکی در دو فیلم مهمش «حالا کجا بوییم» و «کفرناحوم» به تصویر می‌کشد؛ اما این ایده‌آل صرفا با اصلاحات ممکن است. فیلم‌های لبنانی مدام از ناکارآمدی سیستم حکومت می‌گویند؛ اما آنان خواهان صلاحند. در «حالا کجا بوییم» اهالی روستایی متعلق به دو گروه مسلمان و مسیحی با تمام اختلافات‌شان، می‌دانند در صلح است که می‌توانند زندگی خوبی داشته باشند؛ اما آنچه این زندگی را برهم می‌زند، خواست مردان قدرتمند دهکده است. کمدی لبکی البته پایان تلخ و شیرینی دارد؛ اما تصویری بی‌ربا از لبنان و لبنانی ارائه می‌دهد.

زیاد دویری در ۱۹۹۸، در اولین فیلمش، «بیروت غربی» تصویری بیشگویانه می‌آفریند. کشور در آغازین مراحل جنگ داخلی است و بیروت به دوبخش مسلمان‌نشین و مسیحی‌نشین تقسیم شده است. طارق در مدرسه حالا به‌جای خواندن سرود ملی به زبان فرانسه، تصمیم می‌گیرد سرودی عربی بخواند. مدرسه دچار اخلال می‌شود و جرقه جنگ گویی با بازگشت به هویت زده می‌شود. حالا ۲۲ سال بعد، امانوئل مکرون وارد بیروت می‌شود و خواهان سرود فرانسوی است، تصویری همانند تصویر فیلم. آیا اخلال در هویت بیروت برابر با آغاز جنگ داخلی دوم است؟ بیروت، از دید لبنانی‌ها شهری است همواره آبستن حوادث. هرمندانش در تمنای صلحند؛ اما دستی ناپیدا شهر را مدام به هم می‌ریزد. مثل فیلم «کارامل» اولین فیلم نادین لبکی که بیروت پس از جنگ را به تصویر می‌کشد، این بار از منظر زن‌ها. یک آرایشگاه زنانه محل تلاقی فرهنگ‌ها و ادیان می‌شود. میلی برای وحدت و بودن در کنار هم وجود دارد و جریانی در مسیر بر هم‌زدن این آرامش. جریان منفی هیچ‌گاه دیده نمی‌شود؛ اما لبکی آن را به‌سوی بیروتی سوق می‌دهد. گویی او خواهان روشن شدن اذهان عمومی است. جامعه روشنفکری لبنان همواره هراس فروپاشی را داشته و دارد. کافی است نقبی به رمان‌ها بزنیم و دریابیم در ایام جنگ داخلی نویسندگان چه می‌نگاشتند. متاسفانه وضعیت ترجمه آثار عربی در ایران مثبت نیست، پس با جهانی ناشناخته مواجهیم. الیاس خوری، رمان‌نویس، روزنامه‌نگار و منتقد لبنانی در ۱۹۷۷ رمان «کوهستان کوچک» را می‌نگارد. رمانی که از منظر سه شخصیت، یک روشنفکر، یک کارمند بانک و یک شبه‌نظامی روایت می‌شود. نام رمان هم اشاره به منطقه تحت‌محاصره اشرفیه بیروت دارد، محل سکونت مسیحیان که نقطه مکانی روایت الیاس خوری از یک جنگ خانمان‌سوز می‌شود. او که خودش درگیر مساله فلسطین بود و در مقام فعال سیاسی سعی بر احقاق حقوق فلسطینیان داشته، تصویری درخشان از پس‌زمینه جنگ داخلی می‌آفریند، تصویری که بیشتر از فیلم‌های غربی بی‌طرفانه و گزارش‌گونه‌تر است. حالا به هالیوود برویم و ببینیم آنان از بیروت و لبنان چه ساخته‌اند. سال ۱۹۸۶، مناهم گولن، فیلمساز اسرائیلی اکشنی با عنوان «دلتا فورس» با بازی چاک نوریس و لی ماروین می‌سازد. فیلم داستان گروهی از تروریست‌های لبنانی است که اقدام به ربایش یک هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ می‌کنند. نتیجه کار هم مشخص است، شورهای عرب به دست قهرمانان آمریکایی نیست و نابود می‌شوند. نیروهای لبنانی سازمان‌یافته ایران و امام خمینی معرفی می‌شوند و خواهان فرود هواپیما در بیروت هستند. تصویری که گویی در سینمای آمریکا لابدی شده است. حالا بیروت در صدر اخبار است. تصویر امروز بیروت، تصویری مخدوش و ناخالص است. شاید به‌زودی شاهد بازگشت تروریست‌های هالیوودی به سینما باشیم، آن هم زمانی که بیروت خواهان تصویری دیگر است، تصویری از عدالت و آکرامدی.

بیروت و فیلم‌ها

بیروت همواره یکی از لوکیشن‌های محبوب سینما بوده است. در دهه شصت و هفتاد میلادی تعداد زیادی فیلم با موضوع جاسوسی با حضور کارگردانان آمریکایی، فرانسوی، ایتالیایی و حتی اسپانیایی در لبنان ساخته می‌شود. عموما همه یک تصویر را ارائه می‌دادند. جاسوس خوش‌تیپ غربی در شهر عربی با زیبارویان فتان همنشین می‌شود تا در لوای زن بارگی خود، از منافع کشورش دفاع کند. نتیجه آنکه زنان لبنانی ابزار شهوت‌رانی بودند و مردان لبنانی مشتی تروریست یا لقوه. اما در ابتدای قرن بیست‌ویکم، هنرمندان لبنانی تصویری متفاوت از بیروت و لبنان ارائه دادند. هرچند آنان تلاشی برای بزک کردن بیروت نکردند، اما نگاه انتقادی‌شان موجب دیده‌شدن آثارشان شد. در ادامه به برخی از مهم‌ترین فیلم‌هایی می‌پردازیم که در آنها بیروت نقش کلیدی ایفا می‌کند.

بیروت غربی (West Beirut (۱۹۹۸

آوریل ۱۹۷۵ جنگ داخلی در لبنان درمی‌گیرد. شهر بیروت به دو محدوده مسلمانان درغرب و محدوده مسیحیان در شرق تقسیم می‌شود. طارق در دبیرستان به همراه دوستش عرفت‌الدین، نخست‌وزیر وقت این رژیم، ایهود باراک، وعده داد که ظرف یک‌سال تمام نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان عقب‌نشینی خواهند کرد. چنین شد که ارتش لبنان جنوبی و مدیریت کمربند امنیتی لبنان جنوبی از هم پاشید و بسیاری از اعضای ارتش و دولت لبنان درخواست پناهندگی سیاسی در رژیم صهیونیستی و سایر کشورها کردند. با حملات مستمر حزب‌الله، وضع صف‌وفراری ارتش لبنان جنوبی که متحد رژیم صهیونیستی بود، رو به وخامت گذاشت. در آوریل سال ۲۰۰۰، هنگامی که مشخص شد خروج صهیونیست‌ها طی چندهفته یا چندماه اتفاق می‌افتد، برخی مقامات SLA شروع به انتقال خانواده‌های خود به شمال این رژیم کردند. اما عقب‌نشینی کامل صهیونیست‌ها در ۲۴ و ۲۰۰۰ صورت گرفت. هیچ سرباز اسرائیلی در جریان بازپس‌گیری مرزهای بین‌المللی شناخته شده توسط لبنان، کشته یا زخمی نشد و ارتش لبنان جنوبی هم به‌زودی فروپاشید و بیشتر افسران و مقامات دولتی به همراه خانواده‌های خود به رژیم صهیونیستی گریختند. هنگامی که رژیم صهیونیستی اجازه ورود پناهجویان را به‌داخل کشور داد، حدود ۷۰۰۰ پناهنده از جمله سربازان ارتش لبنان جنوبی، مقامات امنیتی منطقه و خانواده‌های آنها به جلیله وارد شدند. حالا با گذشت سال‌ها از آن قصه، مشخص می‌شود که عقب‌نشینی ارتش رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰، اگرچه بدون تلفات بود؛ اما داغی است که بر دل آنها باقی مانده است و این را می‌شود از فیلم‌های متعددی که راجع به این موضوع ساخته‌اند، فهمید.

بیروت در شب (هتل بیروت) (Beirut Hotel (۲۰۱۱

در شبی، زهرا زن خواننده جبان و متاهل با متیو، وکیل فرانسوی در کلوپی شبانه در بیروت برخورد می‌کند. درحالی که رُها قصد دارد از دست همسرش فرار کند، متیو مورد سوءظن جاسوسی قرار می‌گیرد. با وجود این مشکلات، در روند ادامه فیلم این دو نفر برای چند روز شاهد داستانی عاشقانه، آمیخته با خشونت و ترس می‌شوند. سومین فیلم بلند دانیال عربید، اثر موفق آن سال‌های لبنان است، فیلمی که در لوکارنو نامزد پلنگ طلایی می‌شود. فیلم جنجالی می‌شود و اکرانش در لبنان ممنوع؛ چراکه عربید به حزب تروریستی رفیق حریری، نخست‌وزیر فقید لبنان در فیلم اشاره می‌کند؛ فیلمی که وجه جاسوس‌بازی آن هم پررنگ است.

زیر بمباران (Under the Bombs (۲۰۰۷

فیلیپ عرفت‌جنبی، فیلمساز لبنانی در این اثر به سراغ جنگ‌های ۳۳ روزه می‌رود. فیلمبرداری را در زمان تجاوز رژیم صهیونیستی آغاز می‌کند تا تصویری واقعی از یک رویداد تاریخی را ضبط و ثبت کند. ویرانی‌های واقعی از منظر زینه نصرالدین، درد بیشتری به مخاطب القا می‌کند، زینه که برای نجات برادرش از دبی دارای دیدترانه. فیلم با استقبال گرم جشنواره‌ها روبه‌رو می‌شود و برای عرفت‌جنبی جایزه ونیز به ارمغان می‌آورد.

زیتون (Zaytoun (۲۰۱۲

همانند برخی هنرمندان ساکن سرزمین‌های اشغالی، اِران ریکلیس، کارگردان یهودی به سراغ تصویری انتقادی از حمله رژیم صهیونیستی به لبنان می‌رود. فیلم روایت بمباران بیروت در ۱۹۸۲ است. یونی، خلبان صهیونیستی درکی از حملات اسیر سرازمان آزادی‌بخش فلسطین می‌شود؛ اما قید که اتفاقا قصد دارد به خاطر مرگ پدرش در بمباران جنگ‌های صهیونیستی انتقام بگیرد، تصمیم می‌گیرد به یونی کمک کند تا از مرز لبنان عبور کند، به شرط آنکه او نیز موفق به کاشتن درخت زیتون در سرزمین‌های اشغالی شود، امری که وصیت و خواست پدرش است. فیلم هرچند لحن انتقادی نسبت به عملکرد نیروهای متخاصم صهیونیستی دارد؛ اما پیامش القای وطن مشترک فهد و یونی است.

توهین (The Insult (۲۰۱۷

آخرین ساخته دویری نیز به مساله ریشه‌های جنگ داخلی بازمی‌گردد. یاسر، مسلمانی فلسطینی در بیروت برای کارگاهی ساختمانی کار می‌کند. او لوله کشی آب بالکن آپارتمان تونی، یک مسیحی را به روش خود درست می‌کند. همین مساله باعث عصبانیت و درگیری این دو نفر می‌شود. تونی تحت‌تاثیر رسانه تبلیغات سیاسی علیه فلسطینی‌ها حرف می‌زند و این موضوع بهانه‌ای می‌شود برای بالا گرفتن درگیری شخصیت‌ها. مساله‌ای به ظاهر ساده، رفته‌رفته عمیق می‌شود. کارگردان سعی می‌کند واقعه‌ای تاریخی را به شکل دیگری تعریف کند و از ریشه برخی معضلات لبنان بیرد برداره. به جای مستقیم گویی به سراغ روایت داستان ساده می‌رود که در دلش فاجعه‌ای نهفته است؛ فاجعه‌ای که این روزها لبنان را آبستن رویدادهای هولناکی کرده است.